

دیدى و شنیده صفاتش این است دگر ندانم این است
از کار نهان او می رسم از وی خبر عیانم این است

چون دید سلام زاری او بی یاری و بیقراری او
آن نوحه گری در او اثر کرد اونیز بنوحه دیده تر کرد

دال - ذال

در شاهراه شعر و ادب فارسی گردنه ایست یردره و کریوه و پرتگاه که بنام سلامت و سعادت رهروان طریق هموار ساختن و اصلاح آن از واجبات شریعت ادب بشمار است .

آن گردنه هایل عبارت است از قانون (دال و ذال - و واو و یاء معروف و مجهول و نکره و معرفه) در آغاز تاسیس مجله ارمغان ما را منظور بود که در این باب مقالاتی نگاشته و ادباء و فضلاء مملکت را در الغای این قانون مندرس باخود هم آواز ساخته و نسخ آنرا اعلان کنیم .

ولی بجهاتی چند که ذکر آنها موجب تطویل است این مسئله نه سال بمعوق افتاد . تا امسال که در نتیجه مسافرت افکار فضلا و دانشمندان (انجمن ادبی همدان) را مانند عقاید افاضل و ادبای (انجمن ادبی ایران) با خود همراه یافتیم در صدد انجام وظیفه برآمده و اینک عقاید و یاد داشت های خود را در طی دومقاله یکی تحت عنوان (دال و ذال) و دیگری در ذیل عنوان (واو و یاء) شرح داده و عقیده قطعی انجمن ادبی ایران در طهران و انجمن ادبی همدان و سایر فضلاء دور و نزدیک را ناسخ این قانون و هموار کننده این گردنه قرار خواهیم داد .

در آغاز از بیان این نکته ناگزیریم که انجام اینگونه کارها مطابق معمول

دنیای جدید وظیفه يك اكادمی عالی ادبی است ولی چون امروز اكادمی وجود ندارد این وظیفه را بوسیله انجمن ادبی درصدد انجام برآمده ایم .

هرچند با اوضاع واحوال کنونی هیچ عقیده بتاسیس اكادمی نداشته بلکه وجود آن را برای لغت و ادب و شعر مضر و مهلك میشناسیم زیرا بارویه حالیه اگر خدای نخواسته قانون تاسیس اكادمی از مجلس گذشت و حقوق و شئوناتی برای اعضای آن در قانون مقرر شد همه کس میدانند که چه اشخاص با کدام وسائل صدر تا ذیل اكادمی را فرو خواهند گرفت ! وسیله عضویت اكادمی با اصول امروزی مانند معلمی و سایر کارها مسلم است که فقط ادعا و ظاهر سازی و باخود همراه ساختن این و آن خواهد بود و ابدأ جنبه علمی و لیاقت ملحوظ نمیشود و چنین اكادمی اگر وجود پیدا کرد بکلی کاخ لغت و شعر و ادب خراب خواهد شد .

اشخاصی که حتماً عضو اكادمی میشوند آثار ادبی و لغت سازی آنان کم و بیش براغلب دانایان پوشیده نیست ولی محض تذکار و برای آنکه اگر فکر اكادمی سازی زمامداران را پیش آمد اول در مقام تغییر رویه برابندونوعی کنند که انتخاب اعضاء بدست يك مجمع بزرگ مرکب از فضلا و ادبا باشد مختصری از آثار این اشخاص و نمونه از افکار آنها را یاد آوری میکنیم .

يكنفر از اعضاء مسام بلکه رئیس این اكادمی برای كلمه (انترکسیون) این لغت را بقارسی وضع کرده است (سپوزنده جهنده !!!) دیگری که تمام علوم را باقید بشری داراست ! وحتى عضو اكادمی هم خواهد بود برای وزارتداخله (دستور درونستان) و برای وزارت خارجه (دستور بیرونستان) را وضع و اعلان کرده مانند هزار لغت دیگر !

دیگری گلستان شیخ را تمام فارسی کرده و این مصراع سعدی را (رسید از دست محبوبی بدستم) چنین ترجمه کرده (رسید از دست (بس جسته !) بدستم)

نیز این عبارت کَلِستان را (پادشاهی را شنیدیم که بکشبن بیگناهی اشارت فرمود) چنین ترجمه کرده (سلطانی را شنیدیم که بقتل کافر حربی امر فرمود) یکی از فضلا سؤال کرده بود مترجم را که چگونه فارسی پادشاه . سلطان . و کشتن . قتل . و بیگناه . کافر حربی ، و اشارت ، امر است ؟؟ جواب داده بود که بعقیده من فارسی آن الفاظ عربی همین است و عقیده هم آزاد است !! یکی دیگر در آغاز تاسیس مدارس و تغییر اسلوب تعلیم و اصلاح الفباء (زبر بمعنی فتحه و زیر بمعنی کسره) که معمول تعلیم مکتب خانه های قدیم بوده و سهل تر و بهتر ازین ممکن نیست کلمه انتخاب کردن اینگونه تغییر داده (فتحه صدای بالا ، کسره ، صدای پائین) !!! عجب این است که صدای بالا و پائین که فقط با روح این مترجم سازگار است در جامعه قبول افتاده و هنوز در مدارس اطفال بیگناه و معلمین بمخمصه گرفتارند ، و کسی نیست که این غلط کاری را از میان بردارد ! از آثار نظم و نثر این اعضای مسلم اکادمی چون در دستها است و همه کس میداند و از نوشتن جز دشمنی و گرفتاری برای ما نتیجه حاصل نیست صرف نظر کرده وباصل مطلب خویش میپردازیم

(دال و ذال)

- برای توضیح مطلب در هر يك از مباحث ذیل جداگانه سخن میرانیم
- (۱) توضیح و تشریح قاعده دال و ذال و سخنان اساتید در این باب
 - (۲) زمان ظهور و دوره نسخ این قاعده
 - (۳) آیا امروز الغاء این قاعده واجب است یا نه

(۱)

(توضیح قاعده دال و ذال و سخنان اساتید در این باب)

این قاعده چون محل حاجت بوده بنظم و نثر هر دو بیان گردیده و چند

قطعه شعر بشرح ذیل در کتب ادب ضبط است .

(قطعه از خواجه نصیر طوسی)

آنانکه بیاری سخن میرانند در معرض ذال دال را نشانند
ما قبل اگر ساکن و جزوای بود دال است و گرنه ذال تازی خوانند
(قطعه عربی)

اعرف الفرق بین دال و ذال ذاك باب فی الفارسیة معظم
كل ما قبله سکون بلا و ا ی فدا ل و ما سواه فمعجم
(ابن یمین گوید)

در زبان فارسی فرقی میان دال و ذال یاد گیر از من که در نزد افاضل مبهمست
پیش از آن در لفظ مفرد کرسی صحیحی ساکنست - دال خوان او را باقی جمله ذال معجمست

یعنی در کلمات مفرد فارسی مختوم بدال ما قبل دال اگر حرف صحیح و ساکن
باشد چون (قند و بند و سپند) قافیه ساختن آن با دال در کلمات عربی صحیح
است و اگر ما قبل آن ساکن نباشد مانند (کند و موبد) یا ساکن باشد ولی حرف
عله باشد (و او و یاء و الف) چون (باد و داد - سود و بود - دید و بید)
ذال معجمه است و با دال عربی قافیه نمی شود بنابراین قافیه (داد با صیاد - و سود
با محمود - و بید با سعید) غلط است و اغلب اساتید باستان این قاعده را مراعات
کرده و هر کجا مخالفتی واقع شده عذر خواسته اند چنانچه انوری گوید
(رباعی)

دست بسخا چون ید و بیضا بنمؤد از جود تو بر جهان جهانی افزود
کس چو تو سخی نه هست و نخواهد بود گو قافیه دال شو زهی عالم جود
در قطعه دیگر گوید

چه گر در دعا قافیت دال گردد چو لفظ معادی مثل بامبادی
زیک قافیه سند عیبی نباشد (۱) نگویی که ناید زمن سند بادی

معادی مبادت و گر چاره نبود مبادی تو هر گر بکام معادی
 قافیه بستن اینگونه دال با ذال عربی فراوانست چنانکه استاد جمال‌الدین فرماید
 در این مفرس زنگار خورد و داندرد مرا بکام بد اندیش چند باید بود
 اگر حکایت مسعود سعد و قلعه نای شنیده که در آن بود سالها ماخوذ

سعدی فرماید

قلم بآمدنی رفت اگر رضا بقضا دهی و گر ندهی بودنی بخواهد بود
 گنه نبود و عبادت نبود بر سر خلق نوشته بود که این مقبل است و آن ماخوذ
 کاتب های بسواد در دو این چایی و خطی سعدی در اینجا بعقیده خود تصحیحی
 کرده و ماخوذ را بمردود بدل کرده اند در صورتیکه مطابق قاعده معمول مردود
 غلط است نه ماخوذ

(۲)

زمان ظهور و دوره نسخ این قاعده زمان ظهور

در این باب احدی تا کنون سخن نرانده عقیده نگارنده آنست که از اوایل تدوین
 شعر فارسی یعنی در قرن سوم و چهارم این قاعده معمول شده و سبب آن امیزش لغات
 فارسی با عربی و غلبه عربی بر فارسی است زیرا این قاعده ماخوذ و مطابق است با قاعده
 تعریب الفاظ چنانچه از مراجعه بلغات فارسی و عربی بخوبی این نکته معلوم میشود
 که عرب هنگام تعریب الفاظ فارسی مفرد مختوم بدال اگر ما قبل دال صحیح و ساکن
 بوده دال را بحال خود باقی میگذاشته و اگر غیر از این بوده دال مهمله را بدال معجمه
 مبدل میساخته است و این قاعده هنوز هم در عرب جاری است

مثلا در این کلمات فارسی (قند - بند - فرند) پس از تعریب هم دال باهمان
 حال خود باقی مانده . بند در لغت عرب بمعنی علم بزرگ و فرند . معرب پرنده است .
 ولی در این کلمات (اناهید) معرب ناهید و (موبدان) معرب موبد یا مقبد

و (هرابذه) معرب هیربد و (مهروذه) معرب مهرود و (کاغد) معرب کاغد و (اسفیدباز) معرب اسپیدباد و (بغداد) معرب بغداد . دال ها بذال مبدل شده است

فارسیان قدیم شکمی نیست که در استعمالات فارسی لغات معرب را بر اصل فارسی آنها مقدم میداشته اند چنانچه نمونه آن هنوز در زبان ها فراوان است و الان (گنبد و کاغد) را تمام مردم با دال معجمه اداء میکنند بر خلاف مولوی در این بیت

گر نویسم شرح آن بیجد شود مثنوی هفتاد من کاغد شود

یس بدین سبب تلفظ و کتابت فارسی بر طبق قانون تعریب عمومیت یافت و در کتب قدیمی همه دالها ذال نوشته شد و شعرا هم مجبور شدند که مطابق تلفظ و کتابت در اشعار قافیه بندی کرده و قاعده دال و ذال را مطابق اصول تعریب مراعات کنند . ولی این قاعده در انزمان تمام ایران را فرا نگرفت و در جا هایی که از عرب و عربیت دور و تلفظ و نوشتن تبدیل نشده بود شعرا از این قاعده پیروی نکردند زیرا در صورت پیروی شعر آنها مخالف تلفظ و نگارش عمومی میشد و نامقبول میافتاد شمس قیس در کتاب المعجم چنین مینگارد « و هر دال که ما قبل ان یکی از حروف مدولین است چنانکه باذ و شاذ و سوذ و شنوذ و دید و کلید یا یکی از حروف صحیح متحرکست چنانک نمذ و سبذ و دذ و آمد همه ذال معجمه اند و در زبان اهل غرنین و بلخ و ماوراء النهر ذال معجمه نیست و جمله دالات مهمله در لفظ آرند چنانک گفته اند

شعر

از دور چو بینی مرا بداری پیش رخ رخسند دست عمدا

چون رنگ شراب از بیاله گردد رنگ رخت از پشت دست پیدا

و دال و ذال بهم قافیت کرده اند از بهر انک ایشان همه دالات مهمله در لفظ آرند « گفتار شمس قیس صریح است که بنای قاعده دال و ذال بر تلفظ عامه بوده و هر کجا تلفظ بر طبق تعریب ذال معجمه نشده این قاعده را شعرا مراعات نکرده اند چنانچه مولوی مراعات نکرده است

(دوره نسخ)

این قاعده در ایران پایدار نماند و چون مخالف طباع فارسیان بود بهمان گونه که زبان فارسی در اوایل قرن سوم از میان اهالی رستا و طبقه صحرا گرد و کوه نشین شهرها حمله ور شده لغت غالب عربی را مغلوب ساخت همچنان از غزنین و بلخ و ماوراء النهر تلفظ اصول صحیح فارسی در حدود نهدد هجری بعراق و فارس و سایر جاها هجوم آورده تلفظ و کتابت بر طبق تعریب را منسوخ کرد

اینک مختصری از اشعار شعرای دوره نسخ برای نمونه نگاشته میشود (جامی گوید)

عاشقان از خطت چو یاد کنند	از سویدای دل مداد کنند
نامه شوق را بکلك مژده	بر بیاض بصر سواد کنند
مرده را جان مده زلب که مباد	از بشر بیشت اعتقاد کنند
جان و دل بی تو روی در عد مند	روی بنما که خیر یاد کنند
عهد تو سست و وعده آب درست	بر تو مردم چه اعتماد کنند
جامیا سر شدی بعلم نظر	شاید از نامت اوستاد کنند

مکتبی گوید

زنجیری عشق بایدهش بود	کاین سلسله میرسد بمقصود
آن خنده کند که شاد باشد	کارش هم مبر مراد باشد

عرفی گوید

ز هر گلی که هوای دلم نقاب کشاد	فلك بکلشن حسرت نوشت و داد بیاد
زمانه غیر الم نامه نیست تصنیفش	دلم ز صفحه فهرست برگرفته سواد
چه خیزد از نفس سرد من مهل يك روز	که ز مهر یر بجوشد ز کوره حداد

تا آخر این قصیده که تقریباً صد بیت است دال فارسی و عربی بدون مراعات قاعده پوسیده قافیه شده است

امامی هروی گوید

ایا ز بهر تفاخر مخدرات سپهر همیشه در حرم حرمت تو کرده سجود
اگر چنانکه بپرسی ز چرخ آینه گون که زنك حادثه زا ئینه رخت که زدود

اثیر الدین گوید

شهنشاه اکبر که چرخ کبود کند روزو شب بنده و ارش سجود
وحشی گوید

سپرده ره برهداران مقصود همه غولان ره را کرده نابود
عطارد تاز و صلت نکته بشنید چو طفل مکتب است اندر شب عید
دلیل آنکه عشقش در نهاد است وفای عهد بر ترک مراد است
نه بلبل در قفس نالد ز صیاد که از فریاد خود باشد بفریاد

نامی گوید

اگر حکمت نکردی جمع اضداد کجا الفت گرفتی خاک با باد
چو زرد موج نخستین بحر ایجاد در یکتای او بر ساحل افتاد

مسیح کاشانی گوید

ما را نداده بخت خدا عیش چون کم مردم خوشی بیخت خدا داد میکنند
نیمی ز هوش رفت بنبوی تو دل هنوز چشمان نیم مست تو امداد میکنند
(سحاب اصفهانی معاصر فتحعلیشاه قاجار)

ما و رقیب را دل ما شاد و شاد داد گردون بهر کس آنچه بیاست داد داد
الفت دل ترا نتوان داد با وفا اضداد را بهم نتوان اتحاد داد
اغلب اساتید قرن اخیر مانند یغمای جندقی هم این قاعده را مراعات
نموده و عذر نخواسته اند

یغما گوید

جزع یمانش شد از شبه گهر آمود دیده‌م آرد چو گشت خانه پراز دود
جزز خط جام و لوح جبهه ساقی راه نبرد بکنج خانه مقصود

سنت محمود چیست مهر غلامان ما و برسم فریضه سنت محمود
 خون پدر خود ز شیر مام ندانی مادر گیتی نپرورد چو تو مولود
 عشرت یغما است با خیال دهانت
 تنگ معیشت بهیچ شد ز تو خوشنود

ولی معدودی از افاضل برای آنکه در همه چیز با شعرای متوسطین و مخصوصاً عهد صفویه مخالفت کرده باشند قاعده دال و ذال را هم تجدید کرده خود را در مخمصه انداخته اند

(از جمله قافی گوید)

قوافی ذال بود و دال شد چون دیدم ایدلبر که صاد چشم مست کرده از خال سیه زادی
 دم دود و دلم کوره عنا گاز و تم آهن بلایتک و سرم سندان و پیشه عشق حدادی
 دال فارسی را با ذال در این قصیده قافیه کرده

تمام گشت مه روزه و هلال دمید هلال عید بماه‌های تمام باید دید
 سر سنان تو ضرغام مرگ را ناخن ره کمان تو بازوی فتح را تعویذ
 ز زاهدان چه سرائی بشاهدان بگرایی بس است نقل و روایت بیار نقل و نبیذ

شکفت انگیز نگارشات بعضی از متظاهران عالم علم و ادبست که وقتی باین مسئله پی برده دیده اند مراعات دال و ذال در اشعار متوسطان نشده توهم کرده اند که آنان از علوم ادبی بی بهره بوده و ندانسته این قاعده را ترک گفته اند در صورتیکه این تصور خطا است و ادیب بزرگی مثل جامی که در تمام علوم ادبی و عربی کتاب تالیف کرده ممکن نیست این قاعده را نداند میرزا تقی خان سپهر در کتاب براهین العجم بعد از اینکه قاعده دال و ذال را واجب الرایه شمرده و در بعضی از اشعار مولوی تاویل قائل شده و کاغذ فارسی را بر دو وجه خواندن در لغت عربی جایز شمرده گوید:

و جمعی از متأخرین شعرا پیروی جناب مولوی را نموده اند و تفاوت میان دال و ذال نمیدهند الخ !!

ایا امروز الغاء و نسخ این قائل واجب است یا نه :

حاصل سخن بعد از طول تفصیل عقیده ما آنست که این قاعده از اول بر خلاف آئین فارسی بوده و در اواسط بحکم آئین فارسی منسوخ شده و در اواخر بی سبب اسباب زحمت گردیده بحکم ذوق سلیم ترك مراعات و مخالفت ان واجب و از این پس دال فارسی با ذال عربی قافیه نباید بشود چون بود با مأخوذ و با دال اگر قافیه شد چون سود و محمود عنبرخواهی لازم نیست . عقیده ما با برهان اینست ولی اتفاق آراء انجمن ادبی ایران و انجمن ادبی همدان و سایر انجمن ها متبع و مطاع جامعه است مقاله وار و یاء معروف و مجهول و نکره و معرفه را در شماره دیگر بخوانید . در انجا عقیده نسخ نداشته بلکه قائل بفصل هستیم

(وحدید)

(فریاد نامه)

(فکاهی)

این فریاد نامه هفت سال قبل از زبان جانوران کوه البرز منظوم و مقفود شد و اینک که بدست آمد طبع گردید

آهو و پا زن و خرگوش و تندر وو تیهو
شکوه بردند در البرز بدرگاه خدا
که خدایا ز چه ما جانورانرا شده جان
هدف تیر ستم دستخوش تیغ بلا
روزگاری است که سال و مه و هفته شب و روز
چارپایان گش مرغ افکنی از جنس دوپا
خیمه خونخوری از خانه بصحرارزده است
یا مگر خانه و بنگاه ندارد اصلا
خانه گر دارد بی خانه خدا یا ید چون
جفت اگر دارد از او مانده چنین فرد چرا
قنقه برخیزد هر جا بنشیند این دو
قتلگه گردد هر سو کنند این دد ما او
شکل واندام بشر دارد لیکن چو کلوخ
صد شبانروز نمیچسبند يك گوشه زجا